

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه الولایه ۱۴۰۰/۲/۳۰ جلسه یازدهم

آنچه پیش روی خوانندگان ارجمند قرار دارد، سلسله مباحثی است برگرفته از دروس خارج فقه آیت الله رشاد تحت عنوان «فقه الولایه»

بررسی اجمالی ادله ولایت فقیه

اکنون بعد از ولایت حضرات معصومین سلام الله علیهم به مبحث ادله ولایت فقیه رسیدیم. در خصوص ولایت فقیه اجمالاً می‌توان با این فرآیند بحث کرد که البته می‌توان قائل شد بنیانگذار این شیوه حضرت امام رضوان الله تعالی علیه است. ایشان اول ولایت فقیه را توضیح داده و در ادامه مطرح فرمودند ولایت فقیه از آن دست مدعیات و مطالب بدیهی و ضروری است (اگر خوب تصور کنیم تصدیق خواهیم کرد)؛ سپس ادله عقلی و نقلی را مورد بررسی قرار داده‌اند. ما هم به پیروی از آن بزرگوار انشاءالله همین روند را در دو جلسه پی خواهیم گرفت.

تعریف اصطلاحی ولایت فقیه

«ولایت فقیه» یعنی گرانیگاه و قله نظام اسلامی در عصر غیبت برعهده شخصیت علمی اسلام‌شناسی است که همه ابعاد هندسه معرفتی دین را می‌شناسد، بر آنها صاحب نظر بوده و در حوزه فقه که ثقل دستوره‌های عملی دین برای رفتار مسلمان‌ها است مجتهد و صاحب فتوا باشد؛ به اضافه دیگر شروطی علاوه بر اینکه باید مجتهد، عادل، متقی، مدیر و مدبر باشد که در جای خود باید بحث شود و انشاءالله به توفیق الهی مطرح خواهیم کرد.

جایگاه ولی فقیه در اسلام و نظام اسلامی

ولایت فقیه به معنای ریاست جمهوری نیست که امور و شئون را که در الگوی فعلی نظام اسلامی که الگوی جمهوری اسلامی است، ولی فقیه جای یکی از قوانین نقش آفرینی کند. «ولی فقیه» همان ولی فقیه است؛ ولی و

مُشرف و مرشد نسبت به قوا، دولت و حکومت اسلامی است. «ولی فقیه» عنصر دارای مجموعه صلاحیت‌ها و اهلیت‌ها و صفات انفسی و آفاقی است که سبب شده است در محوریت دولت اسلامی و حکومت اسلامی قرار بگیرد.

نظر امام خمینی رحمه الله علیه در مورد ولایت فقیه

حضرت امام می‌فرمایند که اصلاً ولایت فقیه احتیاج به استدلال ندارد. در آن بحث‌هایی که در سال ۱۳۴۶ که در نجف اشرف بوده و درس‌هایشان را ارائه می‌دادند در آن سلسله دروس در مباحث فقه البیع و فقه المکاسب ایشان ۱۳ جلسه راجع به «ولایت فقیه» بحث می‌کنند. ایشان عبارتی دارند که در مباحث مکاسب به مناسبت وارد بحث ولایت سیاسی شده و می‌فرماید: ما این را فرصتی قلمداد می‌کنیم و مختصری راجع به مسائل مربوط ولایت فقیه بحث کنیم. این بحث‌ها و مطالب ایشان در قالب یک کتاب مستقل منتشر شد.

ایشان در آنجا می‌فرماید: ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنا که [کسی که در مقام فهم معنای ولایت فقیه است اگر] هر یک از عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً (لازم نیست مجتهد باشد) دریافت کرده باشد و وقتی که به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. به عبارت دیگر اگر کسی از اسلام، شناخت اجمالی (نه تفصیلی و اجتهادی) داشته باشد و اسلام را خوب فهم کند و بعد راجع به ولایت فقیه هم تصویری کند که ولایت فقیه یعنی چه؟ ولایت فقیه یعنی اینکه مجتهد جامع الشرایط و صفات و صلاحیت‌های انفسی و آفاقی باید به مثابه محور نظام اسلامی در عصر غیبت در شئون تقنینی و تشریعی، تنفیذی، تطبیقی، اجرایی و در شئون قضایی و دادرسی حالت محوریت و حالت مُرشدیت و راهبری و قیادت داشته باشد. اگر کسی از اسلام درکی داشته باشد، مبانی را بفهمد و احکام اسلام را بداند مجموعه حجم وسیع و انبوه احکام اجتماعی سیاسی، تجاری، اقتصادی و مدیریتی و سایر جنبه‌های اسلامی را بداند و بداند که این‌ها نیاز به اجتهاد دارد چه تولید و تشریع و تقنین و اجرا و در صورت تخلف قضاوت راجع به آن باید ورود کند، خیلی ساده با این تصور می‌پذیرد و تصدیق می‌کند که پس بنابراین فقیه ولایت دارد.

چرای تشکیل حکومت اسلامی

این تبیین حضرت امام است؛ البته ایشان خیلی کوتاه این نکته را می‌فرمایند که به نظر ایشان (کما اینکه حقاً چنین است) بدهت و ضرورت ولایت فقیه نیاز به توضیح بیشتری ندارد؛ ولی یک مسئله مهم باقی می‌ماند [اینکه] پس اگر مطلب بدیهی است چرا جامعه اسلامی و عامه مسلمانان به آن توجه نداشته و ندارند و چرا نخبگان امت اسلامی نسبت به آن بی‌توجه هستند و چرا حتی حوزه‌های علمیه نسبت به آن اهتمام نمی‌ورزند. حضرت امام در سال ۴۰ و ۴۱ در مقابل آن حوادث و وقایع ایستاد، بازداشت شد، زندان رفت، مجبور به مهاجرت به عراق شد. امام مگر جز این حرف بدیهی را به زبان آورد؟ امام همین مطلب بدیهی و ضروری را بیان می‌فرمود. ایشان می‌فرماید این مسئله عللی دارد. ایشان می‌فرماید حوادث، وقایع و موانعی رخ داده که عمده‌تاً هم ریشه تاریخی و غالباً هم پشتوانه‌ها و پس‌پرده‌های استعماری دارد که باعث شده است مسلمان‌ها و علماء و حوزه‌ها نسبت به این قضیه بی‌توجه و بی‌اهتمام بشوند.

بعد ایشان مطالب و نکاتی را در این زمینه بیان می‌کنند که یک بحث مفصلی را نسبت به پیشینه این قضیه و موضوعی که وجود دارد بیان می‌کنند، ریشه تاریخی مسئله را به خوبی باز می‌کنند که ما الان وارد نمی‌شویم.

حضرت امام می‌فرمایند اجرای احکام الهی جزء از رهگذر برپایی حکومت دینی و اسلامی امکان‌پذیر نیست. آیا ممکن است این همه احکام نورانی اسلام و حدود الهی که همه عملی است، اکثراً اجتماعی بوده، غالباً جنبه سیاسی هم دارد، لازم الاجرا و لازم‌الاتباع است و می‌توان آنها را اجرا کرد اما حکومت نداشت؟ اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. مگر حکام جور و غاصبی که الان (اشاره به آن زمان) حکومت در قبضه آنها است اجازه می‌دهند احکام اسلام پیاده شود؟ [اجازه نمی‌دهند چون] اول حکمی که پیاده می‌شود این است که آنها کنار بروند.

و لذا تأسیس حکومت و تشکیل دولت، لازمه اجرای حدود و احکام الهی است؛ یعنی مقدمه واجب یک واجب مهم است. مگر واجبی مهم‌تر از اجرای احکام الهی وجود دارد؟ مگر مقدمه‌ای مهم‌تر از تشکیل حکومت برای تحقق احکام الهی و حدود الهی متصور است؟ ایشان می‌فرمایند که اولاً اجرای احکام الهی جزء از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ ثانیاً می‌فرمایند همان دلایلی که لزوم امامت را پس از نبوت اثبات می‌کند و به همان دلایلی که عهد نبوت نبی عهد بعثت و رسالت است اما پس از آن باید امامی باشد، همه آن ادله‌ای که ضرورت امامت و لزوم ولایت معصوم را محرز می‌دارد، لزوم حکومت در دوران غیبت و عصر غیبت معصوم را هم معتبر و مسجل می‌دارد.

تقریر اجمالی ادله ولایت فقیه

اینکه بگوییم ولایت فقیه بدیهی است البته به این معنا نیست که استدلال عقلی و نقلی برای اثبات ولایت فقیه نکنیم؛ منافاتی ندارد. مگر بدیهی تر از «وجود» داریم؟! «وجود» کاملاً بدیهی است اما در عین حال چه اشکالی دارد که در مقابل سفسطه‌گران برای اثبات وجود «وجود» استدلال کنیم. گرچه دشوار است و بسا بعضی از بدیهیات را نتوان استدلال و اقامه برهان کرد [اما] مسئله ولایت فقیه چنین نیست و بدیهی است؛ یعنی تصور آن به سادگی موجب تصدیق آن است؛ اما در عین حال بسیار می‌توان ادله عقلی و نقلی اقامه کرد و این اصل مهم و این مبنای اساسی را تقریر و تبیین و تثبیت کرد.

لذا ایشان یک سلسله استدلال‌های عقلی شروع به اقامه می‌کنند و بعد از ادله عقلی، ادله نقلی را بیان می‌کند که کمابیش به تفصیل هم وارد شدند. پس بنابراین ما با همین رویه بحث را دنبال می‌کنیم.

اولاً گفته می‌شود که ولایت فقیه فطری است؛ ثانیاً گفته می‌شود ولایت فقیه عقلی است و ثالثاً گفته می‌شود ولایت فقیه نقلی و شرعی (شرعی بالمعنی الاخص یعنی با کتاب و سنت و اثبات می‌شود) است.

ما یک تقریر دیگری هم داریم این را هم عرض می‌کنیم. تقریر مسئله ولایت فقیه به شیوه سبر و تقسیم است. من این تقریر از ولایت فقیه را در جایی مطرح کردم. آیا حکومت باید تشکیل داد یا خیر؟ تشکیل حکومت رجحان دارد و بلکه ضروری است یا عدم آن؟ ظاهراً هیچ عاقلی منکر رجحان بلکه ضرورت تشکیل حکومت نیست و نمی‌تواند باشد و الاً زندگی بشر می‌شود جنگل. در همان جنگل هم حکومتی وجود دارد؛ بالاخره منطق حیوان الحق لِمَنْ غلب الحکم؛ «لمن غلب» است ولی ما این را بین انسان‌ها قبول نداریم. ما مسلمان‌ها، لاقلاً ما شیعیان قبول نداریم؛ اما در همان جنگل هم به یک مقررات و قوانینی حاکم است. بنابراین تأسیس دولت و حکومت رجحان و بلکه ضرورت دارد. و علی‌الاول که بگوییم تأسیس حکومت و تشکیل دولت لازم و راجح است نه خلاف آن، سوال دوم را مطرح می‌کنیم و آن اینکه حکومت تشکیل بشود آیا محور نمی‌خواهد و نباید یک شخصی در گرانیگاه و قله دولت و حکومت قرار بگیرد که امور را تمشیت کند؟ آیا عاقلی یافت می‌شود که منکر از ضرورت وجود یک محور و یک مُرشد و یک مدیر بالای سر حکومت باشد؟ ظاهراً این درست است که کسی باید به مثابه گرانیگاه و چکاد نظام و سامانه دولت مستقر بشود. آیا در یک جامعه غیراسلامی آدم با سواد باید در رأس باشد یا بی‌سواد؟ عالم و متخصص باید باشد یا غیرعالم و غیرمتخصص؟ روشن است که گزینه اول درست است. اگر گزینه اول درست است در یک جامعه اسلامی آیا آن

فرد عالم عارف به شئون سیاست و حکومت‌داری، باید صاحب نظر دینی هم باشد یا نه؟ روشن است که فرد واجد اجتهاد دینی و اسلام‌شناس بر کسی که فاقد چنین وصفی است رجحان دارد.

باز سوال می‌کنیم آیا عالم به سیاست، عارف به دیانت، متقی و ورع و عدل باشد بهتر است یا اینکه لازم نیست و بلکه عکس آن درست است و ینبغی ان لا یكون كذلك؟ قطعاً گزینه اول مطلوب است. پرسش دیگر این است که اگر عالم به سیاست بود، عارف به دین بود، متقی و ورع و عدل بود آیا بهتر نیست که آن فرد مدیر و مدبر هم باشد یا لازم نیست؟ خیلی روشن است که نه تنها عقلاء بلکه عقل هم می‌گوید؛ نه تنها حکمت عملی اقتضا می‌کند، به نظر می‌آید در بعضی موارد حکمت نظری هم این را می‌گوید. و اگر چنین است و بناء است مقایسه کنیم علاوه بر این صفات شجاع بودن، قاطع بودن و در مسائل جازم بودن و... هم لازم هست یا نیست؟ بسیار روشن است که لازم می‌باشد.

از این هم پیشتر برویم بگوییم ما دو نفر داشته باشیم که همه این جهات و صفات را واجد هستند اما یکی مقبول جامعه است، مرجع و محل رجوع مردم است و دیگری مقبول نیست و شناخته نیست - به هر دلیلی - ترجیح با کدام یک است؟ قهراً ترجیح با آن کسی است که مقبول جامعه است. اگر این‌گونه بگوییم بفرمایید این جامه ای که الان دوختیم، بر قامت چگونه شخصیتی چالاک می‌افتد؟ جز فقیه جامع الشرایط؟ این جامه‌ای که تا اینجا بردیم و دوختیم آیا جز برازنده قامت سرو گونه یک فقیه جامع الشرایط و جامع صلاحیت‌های انفسی و آفاقی است؟ این همان ولایت فقیه است. من خواستم در این جلسه به لسان بدیهی، به لسان عقلایی و صلاح اندیشانه این مسئله و این اصل و این عقیده و این امر عمده را تقریر کرده باشم؛ بعد آن وقت به سراغ استدلال‌های عقلی و انشاالله نقلی برویم که ان شاء الله ادامه بحث را در جلسه بعد پی خواهیم گرفت.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته